

#پارت 821

#پرستار_شیطنت_هایم

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BCHBEGFH0MUOHNUVEJPFYEQQIHSDZWLH>

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت 822

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

اینو که گفت مثل مغولان غارتگر به غذا
حمله کردم که داریوش نمیدونست بخنده
یا غذاشو کوفت کنه.

- ماهرو آروم تر چه خبرته!

دستم رو به علامت ساکت باش بالا آوردم
و مشغول لومبوندن غذا شدم.

دست آشپزش درد نکنه چه کرده همه
رو دیوونه کرده.

همینجوری داشتم قاشق قاشق غذا تو
حلقم می کردم که با دیدن ترشی کلم
بنفش چشم برق زد.

دستم رو دراز کردم تا بردارم که دیدم
داریوش هم متقابلا دستش رو به سمت
اون دراز کرد.

هم من میخواستم و هم اون و جالبیش
اینجا بود که فقط یه ظرف ازش روی میز بود.

تو یه حرکت دست واریوش رو کنار زدم و
پیاله ی ترشی رو برش داشتم.

خواستم کنار بشقابم بزارم که داریوش

یه طرفش رو گرفت.

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 00@ ۱-----۲

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت823

#پرستار_شیطنت_هایم

.....
با چشمامون برای هم خط و نشون کشدیم
و خبیثانه به هم زل زدیم:

- داریوش ظرف رو ول کن!

ابروشو بالا داد و دهنشو وا کرد:

- اول من دیدمش پس واس من!

عصبی شدم و داد زدم:

- عه ولش کن واس من اول برش داشتم.

همینجور عین بچه‌ها به چون ظرف افتاده
بودیم و یه طرف من می‌کشیدم یه طرف
داریوش که یهو ظرف از دستم ول شد و آب
ترشی روی پیرهن سفید داریوش ریخت.

ناراحت از اینکه ترشیم به چوخ سگ
رفت نالیدم:

- بیا خوبه راحت شدی؟ ترشیم رفت.

حالا من غدامو با چی کوفت کنم؟

داریوش عصبی گفت:

- تو نگران غذاتی؟ ببین پیرهن نازنینم
رو چیکار کردی؟
من الان با چه رویی برم بیرون؟

زبونم رو بیرون آوردم و گفتم:

- تقصیر خودته میخواستی ظرف رو نکشی
که یهو از دستم ول بشه.

پوکر فیس نگام کرد که یهو نمی‌دونم چی
تو اون مغز ماهیش گذشت که خبیثانه
نگام کرد.

تا خواستم بفهمم می‌خواد چیکار کنه
یهو نوشابه رو روی لباس سفیدم ریخت.

با دیدن لباسم که شیرهای شده جیغی
کشیدم و از روی صندلیم پا شدم.

به جون موهای داریوش افتادم و مژگانی
که علف دیده و می‌خواد بخورتش، می‌کشیدم.

- موهامو ول کن ماهرو، ای خدا.

اصلا غلط کردم من زن گرفتم مادر،
خرج زن و بچه گردن گرفتم مادر...

.....

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☹@ ٢-----٢
yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت824
#پرستار_شیطنت_هایم

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:👇:

<https://rubika.ir/join/BCHBEGFH0MUOHNUVEJPFYEQQIHSDZWLH>

HSDZWLH

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت825

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

همینجور مثل سگ و گربه به جون هم
افتاده بودیم که با داد مادر جون ساکت شدیم:

- بسه دیگه خجالت بکشین
زودتر شامتون رو میل کنید مهمونا منتظرن

بی‌هیچ حرفی از هم جدا شدیم و مشغول
شام خوردن شدیم.

خوبه فیلمبردار این صحنه‌ها رو فیلم
نگرفت وگرنه هر چی آبرو بود به
چوخ می‌رفت.

بعد از خوردن شام از اتاق بیرون اومدیم و
به سمت مهمونا رفتیم که یه پسر زد رو
شونه‌ی داریوش و گفت:

- بریم که همه منتظرن.

داریوش چشمکی زد که اون پسره رفت.

بیخیال شونه‌ای بالا انداختم و به سمت
جایگاهمون رفتیم.

مهمونا دونه به دونه اومدم و خداحافظی

کردن.

از بس باهاشون خداحافظی کردم و
صغری کبری چیدم که دهنم خسته شد.

همه که از تالار خارج شدن، دستم رو دور
بازوی داریوش حلقه کردم و یه همراه بقیه
از تالار خارج شدیم.

داریوش جنتلمانه درب ماشین رو برام
باز کرد تا بشینم.

نمیدونم کی بهش اینا رو گفته بود،
خدا خیرش بده وگرنه یهو مثل گولاخ منو
جا میذاشت تالار خودش میرفت.

سوار ماشین که شدیم، داریوش بوقی زد
که همه ماشینا پشتمون جمع شدن.

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☺@ ─-----┐

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت826

#پرستار_شیطنت_هایم

داریوش حرکت کرد که ماشینا هم پشت
سرمون اومدن.

وارد خیابون اصلی که شدیم همه بوق میزدن
و کل میکشیدن که یه دفعه داریدش بلند
داد زد:

- داد داد دیدید داد، اون که یه روز نمی داد!

با خجالت هینی کشیدم و نگاهم به ماشین
کناریمون افتاد که داشتن قش قش به
شعر بی ادبانه ی داریدش می خندیدن.

دسته گلم رو محکم به به سر داریوش
کوبوندم و جیغی کشیدم:

- مرگ، رو آب بخندی بی حیا تو خجالت
سرت نمیشه؟ حتما باید بفهمن امشب قراره
چه غلطی بکنی؟

فرمان رو سفت چسبید و انگار نه انگار که
سرش داد کشیدم.

با خنده و چشمایی براق از شیطننت ابرو بالا
پایین کرد و گفت:

- مگه نمیدونن؟ اوخ اوخ... امشب شب مراد
منه ...

یعنی چییییی بی ادب!!!

- داریوش گفت:

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☹@ ─-----
yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_h:
:eart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_heart

#پارت 827

#پرستار_شیطنت_هایم

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BIIIEBFC0PJKDNTKGWWCKIOHVB>

CJUJUY

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت828

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

با عجز نالیدم:

- وای داریوش بسه، چت شده تو امشب؟

چیزی تو غذا بود؟

چشمکی زد و گفت:

- دیگه خجالت نداره که خانومم،

بچه ها رو هم دادم مامان بیره خونه.

خودمون دو تایی تا خود صبح...

جیغی زدم که باز صدای خندش بلند شد.

خواستم چیزی بگم که یه دفعه صدای
چنه اومد:

- داد داد دیدید داد اون که یه روز نمی داد!

کیلیلیلی ماهرو امشب قرار حسابی فیض
بری.

با حرص به نوشین خیره شدم که دهنشو
اندازه اسب آبی باز کرده بود و مثل جادوگرا
می خندید.

یه تایی ابروشو بالا داد و شروع به رقصیدن
کرد.

سرمو تگون دادم و دستم رو به علامت خاک
بر سرت به سمتش گرفتم.

همه پشت سرمون بودن و صدای آهنگا اوج
گرفته بود که همون ماشینی که نوشینِ جنه
توش نشسته بود، جلومون وایساد.

داریوش با علامت سوال نگاهشون کردن که
دیدیم همه ماشینا وایسادن و ریختن بیرون تا
برقسن.

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☺@ ─-----
NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar
#پارت829
#پرستار_شیطنت_هایم
.....

یعنی اون مغزی که نوشین داره رو باید بدی
لولو بخوره.

داریوش با خنده پیاده شد و درب سمت من
رو باز کرد.

دستشو گرفتمو از ماشین پیاده شدم.

جوونا ریخته بودن وسط خیابون و
می‌رقصیدن.

نگاهی به نوشین کردم که مثل چی افتاده بود
وسط و قر می‌داد.

یکی باید اون وسط نوشینو از برق می‌کشید،
جوری می‌رقصید کم مونده بود بره فضا!

ای کاش فقط می‌رقصیدن، هرزگاهی یه چی
پرت می‌ترکوندن که آدم دو متر می‌رفت هوا

کارشون از ترقه انداختن گذشته بود،
هرزگاهی یه چیزی عین نارنجک می‌ترکوندن!

عروسی منه من نمیدونم اینا چرا خودشونو
خفه میکنن!

همینجوری داشتن میرقصیدن که داریوش
دستم رو گرفت و منو وسط کشوند.

خودش شروع به رقصیدن کرد.

منم دیدم اگه حرکتی نزنم حیف می‌شم،
شروع به رقص کردم.

همین که خواستم برقصم نمیدونم کدوم از
خدا بی خبری اهنک بندری گذاشت.

منم که اصلا بلد نبودم همونجا اون وسط
مثل مجسمه وایساده بودم.

سرمو چرخوندم که نگام به نوشین افتاد.

لامصب خردادیان پیش نوشین کم میاره از
بس حرفه‌ای میرقصه.

جوری هم غرق رقص شده یکی ندونه انگار
ترشیده بوده بعد واسش خواستگار اومده.

چشمش به من که افتاد، لبخند ژکوندی زد و
مثل مگس بالدار خودشو بهم رساند.

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 🍷@ 1-----1
yellow_heart:🍷:yellow_heart:🍷:yellow_heart:🍷:yellow_h:
:eart:🍷:yellow_heart:🍷:yellow_heart

#پارت830
#پرستار_شیطنت_هایم

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:🔻:

<https://rubika.ir/joinc/BCHBEGFH0MUOHNUVEJPFYEQQIHSDZWLH>

Parstar:yellow_heart::blue_heart:NOVEL:

#پارت831

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

من و نوشین هم بیخیال همه مشغول رقص

بودیم.

جو قاطی بود و از پیر و جوون همه داشتن
می‌رقصیدن.

نگام به صدرا افتاد که دست یه دختر بچه رو
گرفته بود و داشتن کردی می‌رقصیدن.

کلا فاز بچم مشخص نبود، با اهنگ بندری
کردی می‌رقصید.

من سن اون بودم سر چیپس و پفک و لباسک
خون به پا می‌کردم اون وقت اون...

هی خدا کرمتو شکر، ما چقدر پَخمه بودیم و
خبر نداشتیم...

سرمو چرخوندم که دیدم داریوش با چند تا
پسر حلقه کردن بودن و نوبتی با داریوش
می‌رقصیدن.

نمیدونم چرا داریوش انقدر شاد می‌زنه
خداروشکر غلطی هم نکرده بگم باز گند
کاری کرده.

بیخیال سرمو چرخوندم که صدای انکراسوات
نوشین بلند شد:

- داریوش حسابی انرژی‌ش توپه‌ها، امشب
قشنگ یه لقمه‌ی چپت می‌کنه وای...

پاشو لگد کردم که باز زر زد:

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 00@ ۱-----۲
NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar
#پارت832

#پرستار_شیطنت_هایم
.....

- چته صگ چرا انقدر من بدبختو میزنی سر
همین کارات ترشیده شده بودی داریوش

اومد گردنت گرفت

براش چشمی نازک کردم و خواستم چیزی
بگم که یهو صدای آژیر پلیس اومد.

متعجب به سما صدا برگشتم که با دیدن
ماشین پلیس دهنم باز موند.

بسم الله ما کاری نکردیم که، این پلیسام عین
جن می‌مونن یعنی قشنگ می‌دونن کجا دارن
چه پنیری نوش جان می‌کنن سریع خودشونو
می‌رسونن

همینجور بر و بر همه خیره‌ی پلیس بودن که
صدای اون پلیس شنیده شد:

- همتون به جرم آزار عمومی بازداشت هستین!

بسم الله آب بر سرم، آزار عمومی چیه دیگه؟
مدل جدید؟ چه جاذاب!

داریوش جلو رفت و روبه روی مردِ وایساد:

- جناب سرهنگ امشب عروسی منه، ما
هم الان تو مراسم عروس کشون بودیم
وگرنه چه مزاحمتی آخه.

مردِ دندوناشو روی هم سایید و گفت:

- سرگرد امجدی هستم.

در ضمن، شلوغ کاری در ملع عام خودش جرم
محسوب می شه چه برسه اینکه وسط خیابون
بساط رقص راه بندازین

و بعد از زدن حرفش اشاره ای به نیروهایش
کرد:

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☹@ ─-----
yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_h:
:eart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_heart

#پارت833

#پرستار_شیطنت_هایم

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BCHBEGFH0MUOHNUVEJPFYEQQIHSDZWLH>

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت834

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

داریوش حرصی یکی پس کله‌ی سرباز زد:

- زنمه دوست دارم هر جا باهاش باشم،
بعدشم بهت یاد ندادن به حرفای بقیه
گوش ندی؟

سرباز خواست چیز بگه که یهو سرگرد
پرید وسط حرفش:

- جناب... نه تنها اون سرباز، بلکه ما هم
شنیدیم که قرارِ چیکار کنید!

با دهن باز بهشون نگاه می‌کردم.

بسم الله خدایا اینا خود چئن. آی مامان من
از جن می‌ترسم.

داریوش کلافه پوفی کشید:

- حالا نمی‌شه امشب ما رو آزاد کنید
فردا شب دوباره دستگیرمون کنید؟

سرگرد خنده‌ای کرد و گفت:

- خیر از این خبرا نیست...

نمیدونم چرا حسم می‌گه واقعا سرکار بودیم.

به داریوش نگاهی کردم که با ناراحتی گفت:

- پس امشب چجوری از وجودت سیراب
بشم پاستیل خرسی من؟

خدایا توبه، اینا امشب چشون شده؟
پاک زده به سرشون.

خواستم چیزی بگم که راننده ماشین رو
نگه داشت و گفت:

- رسیدیم قربان.

سرگرد سری تکون داد و پیاده شد.

ما هم به تبعیت از اون از ماشین پیاده شدیم
که با دیدن خونه، هر چی برگ داشتیم ریخت.

اصن برگامون موند خودمون ریختیم.

داریوش خواست چیزی بگه که سرگرد
زودتر گفت:

- این هم از خونتون...

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 00@ ۱-----۲
NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar
#پارت835
#پرستار_شیطنت_هایم
.....

و بعد دستش رو روی شونه‌ی داریوش گذاشت.

چشکی زد و با خنده گفت:

- امشب شب توعه پسر، خوش بگذره بهت...

و بعد اشاره‌ای به نیروهایش زد که برن.

داریوش با کرک و پرای ریخته گفت:

- مگه شما پلیس نیستین؟

پس چرا ما رو آوردین خونه؟

سرگرد خندید:

- درسته اما دیدم اگه نزارم تو به
مرادت برسی تو دلت می‌مونه،
گفتم بیارمتون خونه.

و بعد سوار ماشین پلیس شد و رفت.

ای تو رو ذلیل بشی، می‌مردی نمی‌آوردی؟

حالا من چجوری این گول بی‌شاخ و
دمو دست به سر کنم؟

نگاهی به داریوش کردم که با نیشخند
نگام می‌کرد.

خدا می‌دونه داره تو ذهنش چه پنیری نوش جان می‌کنه.

حتما داره واسه ثانیه به ثانیه‌ی امشب

برنامه می‌چینه ولی کور خونده.

گوشیم رو از کیف کوچیکم درآوردم و
به چنه زنگ زدم.

- جونم عروس خانوم، شما الان باید وسط
عملیات باشی که...

- ای خاک بر سرت نوشین که تو آخرش
آدم نشدی!

کجایی؟

خمیازه‌ای کشید:

- والا جونم برات بگه کیشمیش جانم
که بنده الان روی تختم.

تو خواب ناز بودم که یه حیوون نجیب و
پاکدامن زنگ زد و از خواب بیدار شدم.

خنده‌ای کردم و گفتم:

- زهرمار کیشمیش، این چه لقبیه به من دادی؟

- آخ مگه نمی‌دونی؟

متعجب گفتم:

- چی رو نمی‌دونم؟

- کیشمیش هم نرمه و هم جون می‌د
که لهش کنی...

.....

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 00@ ۱-----۲

yellow_heart: 0:yellow_heart: 0:yellow_heart: 0:yellow_h:
:eart: 0:yellow_heart: 0:yellow_heart

#پارت836

#پرستار_شیطنت_هایم

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:
<https://rubika.ir/joinc/BCHBEGFH0MUOHNUVEJPFYEQQIHSDZWLH>

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت837

#پرستار_شیطنت_هایم

با پرای ریخته گفتم:

- تو کی شوهر کردی که من خبر ندارم؟

خندید و با ذوق گفت:

- ای بابا خبر نداری مگه!

وای ماهرو پسره انقدر نازه، خیلی هم
خوشگله ماشالا درد و بلاش بخوره تو سرت.

مامانشو نگم برات اوفف یه پا جنیفر لویز
واس خودش.

پوکر فیس به در خیره شدم:

- پسرِ کیه؟ کجا دیدیش؟ چرا من نمی‌دونم
سلیطه

نوشین با حرص گفت:

- وای ماهرو خیلی خنگی به خدا...

من امشب تو ماشین عمم نشسته بودم؟
خب تو ماشین اون بودم دیگه

و بعد نا ناز و ذوقی که معلوم بود الان
چشم‌اش ستاره بارونِ زر زد:

- وای ماهرو خیلی جنتلمنه، اصلاً
آقاست واس خودش!

خیلی پسر خوبیه هم مودب هم آقا،
خلاصه همه چی تموم...

- نوشین خاک بر سر پسر ندیدت،
اصلا از کجا معلوم بیاد تو رو بگیره؟

معلومه گردن گیرش خوب نیست.

نوشین حیغی کشید:

- عنم توت ماهرو خیلی سگییی زنیکهههه

مگه من چمه؟ به این خانومی به این ماهی...

از خداهش هم باشه منو بگیره
از هر انگشتم صد تا هنر می‌ریزه...

از بس امشب خندیده بودم دل درد گرفتم.

لپامو گرفتم و با خنده گفتم:

- اخیانا سرکار خانوم، شما چه هنری دارید؟
می‌شه چند تاش رو هم بگید؟

والا من که تو این چند سالی که باهاتم کلا
همش گند کاری ازت دیدم.

نوشین حرصی گفت:

- ایشالا داریوش انقدر فشارت بده که
نتونی راه بری سلیطه، عنونه، سگ

چیکار منِ مظلوم داری؟ من به این خانومی

اصلا نمی بینی شاعر می فرماید:

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 00@ ۱-----۲
yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت839
#پرستار_شیطنت_هایم
.....

- هم خانومی هم دافی ... ☺

ادامه پارت

جذاب:poi::point_down::point_down::see_no_evil::no_mouth:
:nt_down

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:👇:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BCHBEGFH0MUOHNUVEJPFYEQQIHSDZWLH>

HSDZWLH

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت840

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

- ماهرو برو که امشب ... 😊

ادامه پارت

جذاب:poi::point_down::point_down::see_no_evil::no_mouth:
:nt_down

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BCHBEGFH0MUOHNUVEJPFYEQQIHSDZWLH>

HSDZWLH

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت841

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

دستش رو گرفتم و با هم وارد سالن
عمارت شدیم.

با تعجب به خونه که آروم و سوت و کور بود
خیره شدم، پس چرا شمع نیست؟
چرا تزیین نکردن؟

با حالت زار به داریوش خیره شدم که
گفت:

- عه ماهرو، چرا اون جوری نگاه می کنی؟

با چشمایی که تو معرض اشک بودن
بهش خیره شدم.

- من دلم می خواست تو راهروی پر از شمع
قدم بزارم نه اینجا که هیچی نداره.

اصلا چرا تزیینش نکردی؟

مثل بچه‌ها نق می‌زدم و با دستای مشت شدم
به سینه‌اش می‌کوبیدم که خندش شدت گرفت.

- پس بگو پاستیل خرسی من از چی
ناراحت بود ...

خواستم چیزی بگم که یه دفعه منو در
آغوش گرفت و گفت:

- این که قهر نداره، بیا بریم بالا بهت
نشون بدم.

با دستام بهش ضربه‌های کوچیک می‌زدم:

- منو ولم کن گوریل انگوری، بزارم زمین
می‌خوام راه برم...

انگشت اشاره‌اش رو جلوم گرفت:

.....

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☺@ ٬-----٬

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت842

#پرستار_شیطنت_هایم

- هیش... شما فقط رو تخت فرود میای پس
تا تو آغوش منی آروم بگیر!

چشم غره‌ای بهش رفتمو اداش رو دراوردم
که خندید.

- توله‌ی منی تو پاستیل خرسی من!

حرصی بهش خیره شدم.

مردم زنشونو عشقم عزیزم صدام میکنن اون
وقت داریوش هر چی خوراکی و آجیل
هست به من می‌بنده.

- چرا اندر بهم می‌گی پاستیل خرسی؟ بدم

میاد از این کلمه...

با چشمای شیطونش نگاهی به لباسم کرد:

- می‌دونی چرا؟

با علامت سوال نگاش کردم که در اتاق رو باز کرد و وارد اتاق شد.

همزمان من رو روی تخت گذاشت و با صدای ماهرو کشی کنار گوشم گفت:

- چون هم مثل خرس می‌خوابه هم چیز میزا مثل پاستیل خرسی نرمه...

با چشمای گشاد شده بهش خیره شدم.

خلل جالق! اینا رو دیگه از کجا یاد می‌گیره؟

دیدم اگه کاری نکنم همینجوری به بی‌پروا بازیش ادامه می‌ده یهو میاد می‌گه بیا

نیشگونی از بازوش گرفتم:

- تو خجالت نمیکشی مرد گنده؟ الحق که
گوریل انگوری برازندته!
یه شرمی یه حیایی...

بلند خندید و همینجور که نفساش به صورتم
میخورد، کنار گوشم زمزمه کرد:

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☹@ ٬-----٬
yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_h:
:eart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_heart

#پارت843
#پرستار_شیطنت_هایم
.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔍:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BIIIEBFC0PJKDNTKGWWCKIOHVB>

CJUJUY

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت844

#پرستار_شیطنت_هایم

رو تختِ قلِ خوردم و به لبه تخت که رسیدم،
دامنم رو تو دستم گرفتم و بدو بدو از اتاق
خارج شدم.

کور خوندی گوریل جونم، عمرا بزارم به کارای
خاکستر بررسی خودت بررسی...

پا به فرار گذاشتن همانا، دنبالم دویدن همانا

یه دور تندى تو خونه زدم

تا خواست داریوش بهم نزدیک بشه و با
دستش منو بگیره، که یهو پام به پایه مبل
خورد و کلی نامنظم زمین خوردم

- داریوش که حسابی نگرانم شده بود پرسید:

خب چته تو چرا دوس داری هی زمین
بخوری شیرین عسلم

با کلی نازو عشوه و لحن ارومی جواب دادم:

- تقصیر تویه دیگه هی من میگم کنترل کن
اون لامصبو حرف گوش نمیکنی که
نتیجش میشه اینی که میبینی

داریوش که دید طوریم نشده با دستش
منو سمت خودش کشید و با خنده ملایمی
گفت:

با این زمین خوردنت بد هم نشد هاااا،
اون موقه قسر در رفتی و نشد حملت کنم و
در آغوش بگیرمت ولی الان دیگه راه فراری
نداری عروس خانوم

- پaaaaااشو مرد گنده بزار ببینیم کجاییم باید
چیکار کنیم من هنوز کلی لباس تنمه عهههههه

داریوش همونطور که منو محکم داشت گفت:

- بیار میتونی گول بزنی و از دستم در بری
دیگه این تو بمیری از اون تو بمیری ها نیست
کوووور خوندی خانومی

فقط نمیدونم چجوریو با چه ترفندی نقل
مکان کنم تو رو برا اتاق و شب زفاف

- خواستم پیشنهادی بدم به داریوش که یهو
منو بلند کرد و حرکت کرد سمت اتاق

جلو تخت خواب که رسیدیم

.....
Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: @ ۰۰-----
yellow_heart: :yellow_heart: :yellow_heart: :yellow_h:
:eart: :yellow_heart: :yellow_heart

#پارت845

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:🔻:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت846

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

داریوش با نگاهی خبیثانه گفت:

ینی میخوای بگی خیلی چشم و گوش

بستی ای و هیچی نمیدونی شیطونم!

- با یه ناز خیلی شیک گفتم نهههههههه من

اصلا چمیدونم این چیزارو

داریوش بلافاصله جواب داد:

خب امشب میخوام عملی برات نشون بدم

که هم ببینی هم احساس کنی عزیزم

- با خنده گفتم:

ببین داریوش منو تهدید نکن!!!، وگرنه
منم میدونم چه کارایی روت انجام بدم که
تا صبح زجه بزنی بگی غلط خوردم من

- خيله خب حالا فلسفه نباف برام و سريع
تر آماده نبرد شو امشب خيلي خيلي كار داريم

هووووووف از دست تو داریوش، خيله خب

داریوش که دید دارم لفتش میدم، کم کم
خودشو نزدیکم کرد و با دستش پشت موهامو
گرفت تا فیسمو بیاره جلوی صورتش

- با کمی صدای بلند گفتم:

هییییی داری چیکار میکنی؟
من لباسمو دارم هنوز

برو عقبیب بینمممممم

- داریوش جلوتر اومد ..

.....

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 00@ ۱-----۲
yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت847

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:🔻:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>
ATXQKZWD

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت848

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

در همین حالو هوا بودیم که صدای پیامک

گوشیم در اومد

گوشیمو که کنارم بود دست انداختم و
برداشتم دیدم نوشین هس که پیام داده:

- نفلهههه بگو ببینم الان کجایی!

کجا داری ناله میکنی، فشارها رو میتونی
تحمل کنی یا نه، آخر پیامشم ده تا
ایموجی خنده گذاشته بود

داریوش که براش سوال شده بود پرسید
این وقت شب کیه پیام داده بهت،

جواب دادم:

- کی میخواد باشه دیگه عشقم
طبق معمول مزاحم همیشگی نوشین هس و
منم الان باید جواب این عفریته رو بدم که
وقتو بی وقت میپره وسط برنامه هامون و
مزاحمت ایجاد میکنه

برا نوشین طولانی وار پیامک دادم:

خِرِ مزاحم فردا که میبینمت خب، مگه دستم
بهت نرسه، یه نوشینی ازت بسازم که دیگه
برا من نصف شب پیام ناله کن نفرستی

و دعا کن عروس نشی فقط، اونوقت من
میدونم با تو و اون شوهرِ شَلْ پَلْ بی شيله پيلت

گوشیو رو سایلنت گذاشتم و پرت کردم اخر
تخت خواب

برگشتیم به حس و حالِ عاشقانه خودمون

در حالی که دستای داریوش دو طرفم
بود برگشتم و به کمر دراز شدم

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☹@ ─-----
yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_heart: ☹:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت849

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔍:point_down:

<https://rubika.ir/join/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت850

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت851

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/join/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت852

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGOONSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت853

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔴:point_down:

<https://rubika.ir/join/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>
ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت854
#پرستار_شیطنت_هایم

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:👉:yellow_heart:👉:yellow_heart:👉:yellow_h:

:eart:👉:yellow_heart:👉:yellow_heart

#پارت855

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت856

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔪:point_down:

<https://rubika.ir/join/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:👉:yellow_heart:👉:yellow_heart:👉:yellow_h:

:eart:👉:yellow_heart:👉:yellow_heart

#پارت857

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🔍:yellow_heart:🔍:yellow_heart:🔍:yellow_h:

:eart:🔍:yellow_heart:🔍:yellow_heart

#پارت858

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/join/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت859

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت860

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔴:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>
ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت861
#پرستار_شیطنت_هایم
.....

پارت 861 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت862

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 862 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔪:point_down:

<https://rubika.ir/join/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت863

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 863 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار
گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:🔲:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>
ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت864
#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 864 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت865

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 865 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔪:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت866

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 866 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار
گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>
ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت867
#پرستار_شیطنت_هایم
.....

پارت 867 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :see_no_evil::point_down:

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BGBJHGO0NSJKXSANZWFCXHPA>

ATXQKZWD

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت868

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 868 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔪:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BIIEBFC0PJKDNTKGWWCKIOHVB>

CJUJUY

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت869

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 869 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار
گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔪:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BIIIEBFC0PJKDNTKGWWCKIOHVB>
CJUJUY

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت870
#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 870 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :see_no_evil::point_down:

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/joinc/BIIIEBFC0PJKDNTKGWWCKIOHVB>

CJUJUY

yellow_heart:👉:yellow_heart:👉:yellow_heart:👉:yellow_h:

:eart:👉:yellow_heart:👉:yellow_heart

#پارت871

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 871 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار
گرفت:point_down:🔲:yellow_heart::purple_heart:
<https://rubika.ir/joinc/BIIIEBFC0PJKDNTKGWWCKIOHVB>
CJUJUY
NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar
#پارت872
#پرستار_شیطنت_هایم

.....

تو ذهنم مدام به سرنوشتم فکر می‌کردم،
به اینکه چطوری زندگی ما رو مقابل
هم قرار داد...

به اینکه اگه اون سه تا وروجک شیطان
نبودن، الان من کنار داریوش نبودم!

بطوری که شده این داستان زندگی من و
الان خوشبخت ترینه آدمم

نفس عمیقی کشیدم و به چشمای میشی
رنگش با دقت خیره شدم.

خدا توی چشماش عسل بهشتی ریخته
بود و با رگه‌های طلایی رو به کار برده
بود تا جذاب‌تر بشه...

از اون شخصیت قوی ای که داشت تا اون
حسو عشقو محبتش به من

نمی‌دونم واقعا اونجوری بود یا من خیلی

عاشقشم که اینجوری میبینمش.

اما در هر صورت اون یک مرد فوق العاده ای
بود و من شیفته داریوش

داریوش که همینطور منتظر مونده بود صبرش
تموم شد و نطق داد:

- خب... دیگه دیدزنی بسته، الان باید اون
مرحله ای رو اجرا بریم که به مراد دلمون
میرسیم...

خندیدم و دوباره مثل قبل خودم رو به
دست مردی سپردم که مالک روح و جسم
من بود...

مردی که عاشقانه من رو میپرستید و
دیوونه‌ی من بود...

.....

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: ☹@ ٬-----٬
yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت873
#پرستار_شیطنت_هایم

پارت 873 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/BIIIEBFC0PJKDNTKGWWCKIOHVB>

CJUJUY

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:

:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت874

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 874 به دلیل صحنه های فوق هیجانی

و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔍:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPRFGAQEIX>

yellow_h:🔍:yellow_heart:🔍:yellow_heart:🔍:yellow_heart:🔍:heart:
:yellow_heart:🔍:yellow_heart:🔍:yellow_heart

#پارت875

#پرستار_شیطنت_هایم

پارت 875 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔪:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPR>

FGAQEIX

NOVEL:blue_heart::yellow_heart: Parstar

#پارت876

#پرستار_شیطنت_هایم

با شنیدن صدام، دست از کارش کشید
و با خنده گفت:

- اووو می بینم که مادمازل از خواب
بیدار شدن...

دستاش و به هم کوبید، به سمتم اومد
و با مسخره بازی خم شد و تعظیم کرد:

- حالتون چطوره بانو؟

از کارش خندم گرفته بود،
این پیرم می شد باز آدم نمی شد.

چشمی نازک کردم و گفتم:

- فعلا به لطف شما کل بدنم درد میکنه.

آبروشو بالا انداخت و زیر لب «آهانی» گفت.

نگاهی گذرایی بهم کرد.

یهو چشماش شیطون شدن، سرش رو
به سمت صورتتم خم کرد و گفت:

- می‌گم مادمازل، من یه راه حل بلام که
حالتون رو خوب می‌کنه؛ امتحانش کنیم؟

متعجب بهش خیره شدم، باز معلوم نبود
چه نقشه‌ای تو سر بی‌مغزش کشیده بود.

مشکوک بهش خیره شدم که لبخند ژکوندی زد.

دستش رو پشت کمرم گذاشت و به سمت
جلو هدایتیم کرد.

همونجوری که باهام پشت سرم میومد، گفت:

- بریم که حال خانومم رو خوب کنم...

خدا میدونه قراره چه بلایی سرم بیاد
هرچند حدس زدنش سخت نیست...

جلوی در اتاق خواب وایساد.

در اتاق رو باز کرد و هر دو وارد اتاق شدیم.

.....

Nil_ParstaR_Nil:yellow_heart: 00@ ۱-----۲

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت877

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 877 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:

<https://rubika.ir/joinc/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPR>

FGAQEIX

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت878

#پرستار_شیطنت_هایم

پارت 878 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/join/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPRFGAQEIX>

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت879

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 879 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/join/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPR>

FGAQEIX

yellow_h:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀

#پارت880

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 880 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:

<https://rubika.ir/joinc/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPR>

FGAQEIX

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت 881

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 881 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔍:point_down:

<https://rubika.ir/join/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPRFGAQEIX>

yellow_h:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت882

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 882 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:see_no_evil::point_down:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/join/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPR>

FGAQEIX

yellow_h:🔻:yellow_heart:🔻:yellow_heart:🔻:yellow_heart:

yellow_heart:🔻:yellow_heart:🔻:heart:

#پارت883

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 883 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart::point_down:

<https://rubika.ir/join/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPR>

FGAQEIX

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت884

#پرستار_شیطنت_هایم

پارت 884 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

:point_down:🔍:yellow_heart::purple_heart:گرفت

<https://rubika.ir/join/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPRFGAQEIX>

yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_h:
:eart:🌀:yellow_heart:🌀:yellow_heart

#پارت885

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 885 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد :point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔻:point_down:

<https://rubika.ir/join/CCJDEIAE0PARETMOVNHQFNXPR>

FGAQEIX

yellow_h:🔻:yellow_heart:🔻:yellow_heart:🔻:yellow_heart:

yellow_heart:🔻:yellow_heart:🔻:heart:

#پارت886

#پرستار_شیطنت_هایم

.....

پارت 886 به دلیل صحنه های فوق هیجانی
و حذفیاتی زیاد:point_down::see_no_evil:

توی چنل زاپاس قرار

گرفت:purple_heart::yellow_heart:🔪:point_down:

<https://rubika.ir/joinc/HBFCCJD0ZGZXBHVFXSWZTWQTJ>

FKNIENQ